

کالشی یا گُرداری؟ یک مطالعه موردی

سیف‌اله ملایی پاشایی

استادیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران.

چکیده

کناره باریک بین کرانه جنوبی دریای خزر و داهنه شمالی البرز گویش‌های گوناگونی موسوم به کاسپی را در خود جای داده است. در اندک مطالعات پراکنده در این حوزه، کالشی و گوداری زبان‌گونه‌هایی همگون و زیرشاخه گروه‌های زبانی مازندرانی یا گیلکی فرض شده‌اند. هدف این پیمایش سنجش درستی این پیش‌فرض است زیرا که چندان مورد کنجکاوی پژوهندگان قرار نگرفته است. روش تحقیق میدانی است. مواد زبانی مورد تحلیل به روش مصاحبه هدایت‌شده در بیست نقطه شهرستان بهشهر در استان مازندران گردآوری و به روش‌های آماری پردازش شدند. سپس یافته‌ها مورد تحلیل و بررسی مقابله‌ای قرار گرفت. میانگین سنی گویشوران ۳۶ سال، میانگین سواد آن‌ها آموزش ابتدایی و ۳۸٪ آن‌ها زن بودند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که بسیاری از واژه‌ها و ساخت‌های دستوری کالشی در بهشهر از زبان مازندرانی اقتباس شده است. وانگهی فرآیندهای آوایی همانند ابدال و کوتاه‌شدگی، نیز تکرر وام‌واژه‌های فارسی و عربی، آن‌ها را از دیگر گروه‌های گویشی مازندرانی متمایز می‌سازد. گونه‌های کالشی در نقاط مختلف جغرافیایی، علی‌رغم فاصله نزدیک، ناهمگون هستند. از یافته‌های پژوهش کنونی و بررسی مقابله‌ای آن با نتایج گزارش‌های پیشین می‌توان دریافت که کالشی و گوداری زبان‌های خودایستایی نیستند بلکه به زبان منطقه‌ای به عنوان زبان پایه متکی هستند. کالش‌ها و گودارها تغییراتی در زبان پایه ایجاد می‌کردند و اصطلاحاتی را در میان خود به کار می‌بردند که منجر به تشکیل گونه‌ای زبان صنفی گشت. بر خلاف فرضیات پیشین، کالشی و گوداری گونه‌های زبانی همگونی نیستند و هر یک بر پایه شغل، خرده‌فرهنگ، و زبان پایه هر منطقه با شگردهای زبانی متفاوتی گسترش پیدا کرده است.

واژه‌های کلیدی:

کالشی
گوداری
گویش سنجی
گویش‌شناسی
زبان‌شناسی
اجتماعی

تاریخچه مقاله:

دریافت: ۱۰ آذرماه ۱۴۰۱

پذیرش: ۱۰ اسفندماه ۱۴۰۱

* آدرس ایمیل نویسنده: s_mollaye@pnu.ac.ir

۱. مقدمه

جلگه باریک بین کرانه جنوبی دریای خزر و دامنه شمالی البرز زبان‌ها و گویش‌های گوناگونی همانند مازندرانی، گیلکی، تالشی، تاتی، دیلمی، طالقانی، کتولی و زیرگروه‌های آن‌ها در کنار فارسی، کردی، زابلی، بلوچی، آذری، ترکمنی، عربی و قزاقی را در خود جای داده است. بسیاری از آن‌ها در موج سهمگین جهانی سازی، نوگرایی، و فارسی‌شدگی یا به طور کامل غرق شده‌اند یا با شتاب فزاینده‌ای در معرض خاموشی هستند. با این حال چندان در دایره کنکاش گویش‌شناسان ننگجیده‌اند. در این میان، از کوه‌های تالش در شمال باختری گیلان، تا بلندی‌های مازندران و جنگل‌های گلستان در خاور مردمانی زندگی می‌کنند که گالش می‌نامندشان. آن‌ها دام‌پرور هستند، گروهی یکجانشین و گروهی نیمه کوچنده‌اند.

در فرهنگ واژگان طبری گالش به معنی چوپان گاو/ر آمده است. واژه‌نامه مازندرانی آن‌ها را/انسان‌های دامدار جنگل‌نشین تعریف کرده است. این واژه «از ریشه سانسکریت گئورکش gao-rakš است که جزء اول آن به معنی گاو و جزء دوم به معنی پاییدن و نگهداری کردن است» (رنجبر و رادمد، ۱۳۸۲: ۱۴؛ به نقل از پاشنگ ۱۳۷۷). «از آن‌جا که در ایرانی کهن صدای /l/ وجود ندارد صورت دگرگون‌شده کلمه raxša-kara و از ریشه raxš به معنی محافظت و دفاع کردن است» (شکری و همکاران، ۲۰۱۳: ۱۴؛ به نقل از چونگ^۱، ۲۰۰۷: ۱۹۶). پس گالش یا گاولش به معنی گاوبان است.^۲ امروز نیز در استان‌های مازندران، گلستان و بیش‌تر گیلان به گاوداران گالش و به گوسفندداران چوپان گفته می‌شود. «در تمام منطقه، از گیلان غربی تا گرگان، گالش به معنی گاودار به شیوه سنتی است؛ تنها در اشکورات، حدود گیلان شرقی، هم به گاوداران و هم به گوسفندداران اطلاق می‌شود که با واژه گاوگالش و گوسفندگالش به معنی چوپان گاو و چوپان گوسفند منظور خود را روشن می‌سازند» (شکری، ۱۳۸۵: سی و چهار؛ به نقل از پورکریم، ۱۳۵۷: ۴۲). گروهی گالشی را یک زبان صنفی و گروهی دیگر گالش‌ها را یک گروه قومی مجزا بازشناخته‌اند و گالشی را گویشی منطقه‌ای یا خودایستا پنداشته‌اند (مانند رنجبر و رادمد، ۱۳۸۲؛ شکری، ۱۳۸۵؛ برجیان^۳ و برجیان^۴، ۲۰۰۸). طالع‌ت‌فرسکی

در کنار واژه گالش، امروزه کلمه دیگری نیز مترادف این معنی به کار می‌رود. گودار /gudâr/ یا گدار به معنای محافظ گاو است و در مقابل چوپانان گوسفندچران به روستائیان که به پرورش گاو مشغول هستند، اطلاق می‌شود. جزء نخست آن gu/go به معنای گاو و جزء دوم dâr که به کمک اسم اشیاء و حیوانات، اسم حرفه و شغل می‌سازد؛ مانند سرهدار (خانه‌دار)، راهدار، مالدار (دامدار)، و باغدار. واژه گودار در واژه‌نامه مازندرانی گاوبان،

¹ J. Cheung

^۲ در استان‌های شمالی گیلان، مازندران، و گلستان، وام‌واژه روسی گالوش /gáluš/ یا کلوش /kaluš/ به معنای «پای‌پوش لاستیکی» رواج دارد. به این سبب گروهی به نادرست واژه گالش را برگرفته از این وام‌واژه می‌پندارند.

³ H. Borjian

⁴ M. Borjian

گودار، دام‌دار تعریف شده است. گویا کاربرد این نام جدید است و قدیمی‌ترین ارجاع آن به سفرنامه رابینو (۱۳۶۵) برمی‌گردد. برخی گُداری را نه یک اجتماع معیشتی که یک نژاد قومی می‌دانند. در فرهنگ واژگان طبری گودار به معنی کولی آمده است. اگر این گونه باشد آن‌ها را باید با غربتی‌های خراسان و چهارمحال و خوزستان و قم و بوشهر و کهگیلویه، سوزمانی‌های کردستان، کاولی‌های لرستان، و لولی‌های فارس و کرمان همانند دانست (خطیبی ۱۳۹۷).

در اندک مطالعات پراکنده گویش‌شناختی در این باره، واژه‌های گالشی و گُداری هر دو برای اشاره به این جوامع و زبان آن‌ها به تناوب استفاده شده است. جهانگیری (۱۳۵۲) آن را گویشی متفاوت از مازندرانی و به عنوان گوداری معرفی کرده است. بازن و همکاران (۱۳۶۵) دامداران دامنه‌های شرقی رشته کوه تالش را گالش‌زبان خوانده‌اند. رنجبر و رادمرد (۱۳۸۲: ۶) می‌گویند «آن نوع زبان گیلکی که گالش‌ها یعنی مردم کوه‌نشین و دامدار گیلان و مازندران مستقر بین حاشیه راست دره سفیدرود در گیلان تا شرقی‌ترین نقاط کوهستانی مازندران به کار می‌برند به گویش گالشی نام‌بردار است که خود به چند لهجه نزدیک به هم قابل تقسیم است». شگری (۱۳۸۵) لهجه دامداران کوهپایه‌های گیلان و مازندران را گالشی می‌خواند. برجیان و برجیان (۲۰۰۸: ۳۶۶) واژه گالش را برای اشاره به رمه‌دارانی به کار می‌برند که حرفه گاوچرانی دارند و تا همین اواخر در جنگل‌های کوهپایه‌های شمالی رشته‌کوه البرز می‌زیستند. نصری اشرفی (۱۳۸۱) و کیا (۱۳۹۰) به زبان‌گونه گوداری در نزدیکی بهشهر اشاره کرده‌اند. شگری و دیگران (۲۰۱۳) گونه‌ای از گویش مازندرانی رایج میان شبانان کوهستان‌های البرز را توصیف و گالشی نامیده‌اند. نجاتی (۱۳۹۱) گونه زبانی آبادی فراش‌محله در جنوب شهرستان بهشهر و رستمی (۱۳۹۴) گونه زبانی آبادی طب‌ده در شمال شهرستان ساری را گُداری توصیف کردند. گونه‌های زبانی مورد توصیف در این پژوهش‌ها اغلب زبان‌گونه‌هایی همگون و زیرشاخه گروه‌های زبانی مازندرانی یا گیلکی در نظر گرفته شده‌اند. باری، این ابهام و دوگانگی در آثار پژوهندگان حوزه‌های غیر از گویش‌شناسی نیز قابل ردیابی است. از این روی هدف این پیمایش سنجش درستی این پیش‌فرض است، زیرا که چندان مورد کنجکاوی پژوهندگان قرار نگرفته است. آیا گالش‌ها و گودارها یک گروه قومی یا معیشتی همگون هستند؟ چرا که تا کنون ویژگی‌های زبانی، پراکنش جغرافیایی، و تعداد گویشوران آن‌ها پنهان مانده است.

۲. پیشینه پژوهش

گالشی زبان‌گونه‌ای از زبان‌های تبری زیرشاخه شمال باختری از گویش‌های ایرانی نو است. تعداد سخنوران و پراکنش جغرافیایی آن به درستی آشکار نیست؛ وانگهی به طور کلی به مناطق جنگلی کوهستان‌های البرز نسبت داده شده است. معرفی و توصیف زبان‌شناختی زبان‌گونه‌های گالشی و گُداری بسیار اندک است. جهانگیری (۱۳۵۲) از گویشی متفاوت با مازندرانی و به نام گوداری یاد می‌کند. بازن و همکاران (۱۳۶۵: ۵۸) ساکنان

دامنه‌های شرقی رشته کوه تالش را دامداران متحرک منطقه معرفی کرده‌اند. به عقیده آن‌ها، گیلک‌های گالش یا دیلمی در کوه‌های جنوب خاور زبان و نیز شیوه زندگی دامداری-کشاورزی کاملاً متفاوتی از گیلک‌های شالیکار در دشت دارند. امروز نیز مازندرانی‌زبانان واژه مازندرانی را برای جلگه‌نشینان شالیکار و در برابر آن واژه‌های کوهی و گالش را برای کوهنشینان دامدار و چوپان به کار می‌برند. این تمایز در بین گیلکان با واژه‌های گیلک و گالش بیان می‌شود.

رنجبر و رادمرد (۱۳۸۲) نیز گویش مردم کوهپایه‌های حوزه جنوبی گیلان خاوری را در مقابل گویش مردم کوهستان جنوب و جنوب باختری قرار دادند و آن‌ها را به ترتیب گالشی در برابر تالشی معرفی کردند. آن‌ها برای توصیف این گویش داده‌های زبانی از اشکور شهرستان تنکابن را بررسی کردند. به عقیده آن‌ها «گویش گالشی در نواحی جلگه‌ای بسیار با زبان فارسی و گیلکی نزدیک است و تفاوت لهجه‌های این گویش در پایین دست و بالادست به طرز محسوسی نمایان است». آن‌ها در پایان کتاب خود مجموعه‌ای از واژگان و ضرب‌المثل‌های اشکور را گرد آورده‌اند.

گزارشی از یک پیمایش میدانی در سال ۱۳۷۶ ه.ش از ارتفاعات ساری به قلم برجیان و برجیان (۲۰۰۸) منتشر شد. بر اساس این گزارش، هرچند گروهی از گالش‌ها یکجانشین بودند، بیش‌تر آنان پیش‌تر زندگی کوچ‌نشینی داشتند؛ اما پس از اصلاحات اراضی سال ۱۳۵۷ ه.ش. مجبور شدند جنگل را ترک کنند و در روستاها سکنی گزینند. شاید جای‌نام‌هایی چون گالش کلا، گالش محله، گالش خیل و غیره در کرانه جنوبی دریای کاسپین به این سکونتگاه‌های جدید اشاره داشته باشد. ویژگی ارزشمند این گزارش همانا داده‌های زبانی آن است که به روش مصاحبه آزاد گرد آمده است.

نصری اشرفی (۱۳۸۱) زبان گوداری را در زمره زبان‌های خاموش می‌آورد که یا به طور کلی متروک شده‌اند یا به شکل فزاینده‌ای در معرض خاموشی و انهدام قطعی قرار دارند. هرچند وی شاهد و مثالی ارائه نمی‌کند، اما بزرگ‌ترین ممیزه زبان گوداری را تلفیق و پیوند مسالمت‌جویانه سه زبان سانسکریت، فارسی، و تبری برمی‌شمارد و می‌افزاید این زبان در حوزه‌های مختلف به شکلی آشکار و متمایز تحت تأثیر واژگان و لهجه‌های تبری مازندرانی، تبری استرآبادی، و لهجه کومشی است. او در پایان تعداد اندکی از واژه‌های گوداری را برای نمونه ارائه کرده است. شکری (۱۳۸۵) می‌گوید «در نواحی کوهستانی و دامنه‌های جنگلی کوه‌های البرز، از گیلان غربی تا مازندران و شرق گرگان، مردمی به نام گالش زندگی می‌کنند که کار اصلی آن‌ها دامپروری است» و می‌افزاید «در کوه‌پایه‌های گیلان و مازندران، گونه گالشی گویش گیلان و مازندران رواج دارد که لهجه دامداران منطقه است». او به حضور کولی‌ها در این منطقه اشاره و زبان آن‌ها را متفاوت تلقی می‌کند اما اطلاعات زبان‌شناختی بیش‌تری راجع به گونه‌های گالشی و کولی به دست نداده است.

طبق مشاهدات میدانی کیا (۱۳۹۰) «گودارها نزدیک بهشهر می‌نشینند و صورت سیاه دارند. صرف فعل و دستور زبان‌شان مثل زبان طبری است». همچنین، بر اساس باور گویشوران گوداری زبان‌شان جا به جا فرق دارد و با زبان جوکی‌ها نیز متفاوت است. در مقابل جوکی‌های یخکش بهشهر نیز گودارها و زبان گوداری را متفاوت از زبان و فرهنگ خود می‌پندارند. او در واژه‌نامه شصت و هفت گویش ایرانی تعدادی از واژگان‌شان را ثبت کرده است.

یکی از مفصل‌ترین پیمایش‌های میدانی که مواد زبانی در خور توجهی از یک گویش تبری نو به دست داده، گزارش شکری و همکاران (۲۰۱۳) است. آن‌ها جامعه مورد پژوهش را گالش می‌نامند و آن را این‌گونه معرفی می‌کنند: «گالش‌ها شبانانی هستند که در کوهستان‌های البرز زندگی می‌کنند... بیش‌تر به پرورش گاو مشغولند و پیش‌تر زندگی نیمه‌کوچنده داشتند؛ زنان و فرزندان در نزدیک‌ترین روستا سکنی می‌گزیدند و تنها مردان به جستجوی چراگاه‌های فصلی جدید می‌رفتند». گویشوران از میان کسانی که کار گالشی کرده بودند، یا زنان و فرزندان که همسران‌شان در بیلاق و قشلاق به پرورش گاو مشغول بودند، یا به صورت کارگر مزدور برای دامداران کار کرده بودند، از روستای گالش‌نشین زیارت در استان گلستان، جنوب گرگان برگزیده شدند. نکته حائز توجه در این مشاهده میدانی این است که «گالش‌های زیارت واژه گالش را به معنای حرفه مردان گاوچران به کار می‌برند نه برای اشاره به جامعه خود». بنابراین، اگر این گویش تنها در بین مردان گاوچران رایج می‌بود، می‌توانستیم آن را گونه‌ای زبان صنفی در نظر بگیریم چرا که همچون دیگر زبان‌های صنفی در گالشی زیارت «واژه‌های بسیاری برای دامداری و محصولات لبنی و حیوانات اهلی وجود دارد که در میان کشاورزان رایج نیست» اما کاربرد زیارتی بسیار گسترده‌تر است و «آشکارا گونه‌ای از گویش مازندرانی است». علاوه بر مواد زبانی، واژه‌نامه‌ای نیز در انتهای این گزارش فهرست شده است.

دو گونه زبانی گداری فراش‌محله در جنوب شهرستان بهشهر و مازندرانی بهشهری در مطالعه نجاتی (۱۳۹۱) با هم مقایسه شده‌اند. داده‌های گداری این مطالعه به شیوه مصاحبه و بر پایه پرسشنامه کتاب گویش کلاردشت (کلباسی، ۱۳۷۶) و داده‌های مازندرانی بهشهری بر اساس شم زبانی پژوهشگر به دست آمد. اگر چه گویشوران خود بر این باورند که گونه زبانی آن‌ها همان گونه مازندرانی بهشهری است، اما پژوهشگر بیش‌تر بر مبنای عوامل غیر زبان‌شناختی آن را زبانی متفاوت در نظر می‌گیرد و چون این مردم در گذشته به مواظبت از زمین و دام دیگران می‌پرداختند، زبان آن‌ها نیز گداری نامگذاری شده است. درست همانند این مطالعه، رستمی (۱۳۹۴) نیز به شیوه مصاحبه با سه نفر از اعضای یک خانواده معروف به گودار در روستای طبقده واقع در شمال خاور ساری و بر پایه پرسشنامه کتاب گویش کلاردشت به مقابله گونه گداری با زبان مادری خود - مازندرانی ساروی - پرداخت. وی نتیجه گرفت زبان گداری بسیار به زبان مازندرانی نزدیک است. جز شیوه ادای اندکی متفاوت کلمات تحت فرآیندهای آوایی مشخص و برخی تفاوت‌های صرفی، بیش‌تر وجه تمایز این دو گونه زبانی

در واژگان آن‌ها است. هر چند برخی تفاوت‌های واژگانی که وی به گداری نسبت می‌دهد در واقع وام‌واژگان مازندرانی مانند گلام /gelam/ برای برگ، یا عسل‌مقز /?asel-maqez/ برای زنبور عسل است. در متن این دو گزارش می‌توان به برخی واژه‌های زبان‌گونه منطقه مورد بررسی دست یافت. اندک مطالعاتی نیز در حوزه مردم‌شناسی، تاریخ و فرهنگ در مورد مردمان گالش و گودار به انجام رسیده است؛ اما تا جایی که نگارنده دریافت، مطالعات گویش‌شناختی به موارد فوق‌الذکر محدود است. همان‌گونه که اشاره شد، وجه تسمیه زبان‌گونه‌های مورد توصیف در این مطالعات بیش‌تر بر اساس باور گویشور یا تعلقات جغرافیایی و اجتماعی جامعه آماری بود.

۳. روش‌شناسی

روش تحقیق میدانی و کتابخانه‌ای است. نخست مواد زبانی گزارش‌های گویش‌شناختی زبان‌گونه‌های گالشی و گداری موصوف در پیشینه پژوهش استخراج و برابر هم نهاده شد. از وجه اشتراک مدخل‌های واژگانی که معادلی متفاوت از مازندرانی و فارسی دارند، در این گزارش‌ها، ۷۳ واژه پایه به‌دست آمد که اغلب در فهرست‌های واژگان پایه مانند سوادش جای دارند. یکی دیگر از دلایل همپوشانی پایین این دادگان، پس از به‌کارگیری روش‌شناسی و پرسشنامه متفاوت، این است که در اغلب این گزارش‌ها، گردآورندگان از فهرست کردن واژگانی که با فارسی مشترک هستند یا تفاوت اندکی با آن دارند، پرهیز کردند. از نظر گستره جغرافیایی حوزه پژوهش، خوشبختانه گزارش‌های تحت عنوان زبان‌گونه گالشی هر سه حوزه غرب گیلان - اشکور، مازندرانی مرکزی - بهشهر، و شرق گلستان - زیارت را پوشش می‌دهد؛ وانگهی در مورد گزارش‌های تحت عنوان زبان‌گونه گداری پیمایش‌ها به مازندرانی مرکزی اطراف شهرستان بهشهر محدود است. بنابراین، در گام بعدی، برابری این فهرست ۷۳ واژگانی به‌روش مصاحبه هدایت‌شده از سه گویشور هنجار^۱ در آبادی کلاگرمحله در شهرستان بابل در استان مازندران گردآوری شد. صدای گویشوران ضبط و آوانویسی شد. سپس مواد زبانی گردآمده مورد تحلیل و بررسی مقابله‌ای قرار گرفت.

۴. تحلیل داده‌ها

غیر از داده‌های پژوهش که از گونه گداری آبادی کلاگرمحله در شهرستان بابل گردآوری شد، دیگر داده‌های زبانی برای بررسی مقابله‌ای گونه‌های زبانی گالشی و گداری برگرفته از گزارش‌های میدانی و پیمایش‌های پیشین است. شیوه آوانگاری هر یک از این پیمایش‌ها اندکی متفاوت است. تعداد واژه‌های پایه همپوشان که معادلی در گالشی یا گداری دارند بین این پایگاه‌های دادگان نزدیک به ۷۳ واژه است. مواردی که مدخل مورد نظر در دادگان

¹ NORM

یافت نشد با خط تیره در جدول‌ها مشخص شد. برای مقابله و درک بهتر تأثیر زبان مازندرانی، معادل‌های مازندرانی ساوی نیز به جدول‌های زیر افزوده شد. همچنین، برای مقابله بهتر، این واژگان مشترک به ۶ حوزه معنایی روابط خویشاوندی، اندام‌های بدن، حیوانات اهلی، عناصر طبیعت، ابزار و اشیای پیرامون و مقوله صفت تقسیم شد. در حوزه معنایی روابط خویشاوندی تفاوت‌ها بیش‌تر در پنج واژه جدول (۱) مشاهده می‌شود.

جدول ۱.

معادل‌های مازندرانی و گالشی و گداری حوزه معنایی روابط خویشاوندی

زن	شوهر	بچه	دختر	پسر		
zənp	fī:	vaçə	cijp	rica	ساری	مازندرانی
zən	fū	vaçə	kijp	vaçə	گیلان	
zəna	ši	vaçə	kija	rika	مازندران	گالشی
zan	ādem	vaçe	kijā	vaçe	گلستان	
damni	mənəs	valdi	dənə-cələ	s-cələ	بابل	
damni	mənəs	baldı	damni-cələ	mənəs-cələ	ساری	گداری
damni	mənəs	baldı	damni-cələ	mənəs-cələ	بهشهر	
deni - cola	mānes	baldi	-	mānes	بهشهر	

نصری اشرفی (۱۳۸۱) نیز معادل‌های بل‌دیه /baldiya/ برای بچه و دنی کله /denikele/ برای دختر را در گونه گداری آورده است. در این حوزه معنایی گالشی نسبتاً همگن است و در گداری گونه‌گونی آوایی بارزتر است. در حوزه معنایی اندام‌های بدن تفاوت‌ها بیش‌تر در شش واژه جدول (۲) مشاهده می‌شود.

جدول ۲.

معادل‌های مازندرانی و گالشی و گداری حوزه معنایی اندام‌های بدن

چشم	دهان	خون	گردن	دست	پا		
çəf	dəhun	xun	gerden	bāl	ling	ساری	مازندرانی
çom	dahan	-	-	das	ləng	گیلان	
češ	-	-	gerden	bāl	ləng	مازندران	گالشی
češm	dāhān	xun	gerden	bāl	ling	گلستان	
acən	coça	lör	gerden	xasi	pā	بابل	
?aken	dān	-	kuka	xasi	pečenay	ساری	گداری
?aken	dān	-	-	xasi	pāani	بهشهر	
-	koce	lār	-	xasti	peceni	بهشهر	

نصری اشرفی (۱۳۸۱) نیز به معادل خسی /baldiya/ برای دست در گونه گداری اشاره کرده است. به نظر می‌رسد در حوزه معنایی اندام‌های بدن تنوع‌های آوایی و واژگانی بیش‌تر است. در حوزه معنایی حیوانات اهلی تفاوت‌ها بیشتر در هفت واژه جدول (۳) مشاهده می‌شود:

جدول ۳.

معادل‌های مازندرانی و گالشی و گداری حوزه معنایی حیوانات اهلی

اردک	خروس	مرغ	سگ	بره	گوسفند	گاو		
sikâ	təlv	cərc	sac	varəca	mif	ju:	ساری	مازندرانی
bili	talâ	cərc	sac	varə	gusund	gâv	گیلان	
-	-	-	-	-	gəsbənd	gō	مازندران	گالشی
-	-	mery	sag	-	gusfand	go	گلستان	
?ordac	çəməri	çəməri	səna	bəcəra /cətə	bəcəra	jeri	بابل	
lik	xorus	çemâri	-	-	-	-	ساری	گداری
lik	xorus	çemâri	-	-	bekera	geri/gow	بهشهر	
-	comori	comeri	sena	barreçoi	bekera	geri	بهشهر	

معادل سن /sen/ برای سگ و گری /gəri/ برای گاو در نصری اشرفی (۱۳۸۱) آمده است. همچنین در کیا (۱۳۹۰) برابر خروس /comâri/، سگ /sunut/، گاو /guri/ و مرغ /comâri/ برای زبان جوکی‌های روستای یخکش شهرستان بهشهر ثبت شده است؛ تشابه این واژگان با گداری جالب توجه است. با این‌که پیشه گودارها نگاهبانی از مزارع و دام ذکر شده است، نفوذ واژگان زبان مازندرانی در آن در حوزه معنایی حیوانات اهلی قابل تأمل است. در حوزه معنایی عناصر طبیعت تفاوت‌ها بیش‌تر در سه واژه جدول (۴) مشاهده می‌شود.

جدول ۴

معادل‌های مازندرانی و گالشی و گداری حوزه معنایی عناصر طبیعت

شب	صدا	درخت	آب				
fu	vang	dər	?u	ساری		مازندرانی	
fab	-	dər	?âv	گیلان			
šo	sedâ	dâr	?u/?o	مازندران		گالشی	
šo	vang	dâr	?o	گلستان			
?orad	bang	larvə	miyo	بابل			
?orad	çemeri	dər	miyo	ساری			گداری
?orad	-	dâr	Miyo	بهشهر			
?orat	-	-	miyo	بهشهر			

نصری اشرفی (۱۳۸۱) معادل آب در گداری را میو /miyo/ و کیا (۱۳۹۰) معادل شب در جوکی را /rad/ ذکر می‌کنند. حوزه معنایی عناصر طبیعت در هر دو گونه نسبتاً همگن است، اما در حوزه معنایی ابزار و اشیای پیرامون تفاوت‌ها بیش‌تر در پنج واژه جدول (۵) مشاهده می‌شود.

جدول ۵.

معادل‌های مازندرانی و گالشی و گداری حوزه معنایی ابزار و اشیای پیرامون

پول	کفش	اجاق	خانه	نان		
pul	caluʃ	cɒlə	sɛrə	nun	ساری	مازندرانی
pil	čārəx	kačâl	xânə	nân	گیلان	
pul	čārey	təndir	səre / xanə	nun	مازندران	گالشی
pul	-	Kele / bāxuru	xāne	nun/ kelvā	گلستان	
pul	coʃ	γəzələn	dəccə	məno	بابل	
yāruk	pačena	-	dəcə	mena	ساری	گداری
yāruk	-	kele	dəcə	mena	بهشهر	
yoruk	pecani	keleqoi	deke	mena	بهشهر	

نصری اشرفی (۱۳۸۱) معادل کفش در گداری را په‌چشی /pečeši/ و خانه را دکه /dekə/ و کیا (۱۳۹۰) معادل جوکی برای نان را /menâ/ ضبط کرده‌اند. در مقوله صفت تفاوت‌ها بیش‌تر در سه واژه جدول (۶) مشاهده می‌شود.

جدول ۶.

معادل‌های مازندرانی و گالشی و گداری حوزه معنایی مقوله صفت

گرسنه	بد	خوب			
veʃna	nexâr	xâr	ساری		مازندرانی
-	bad	xojor	گیلان		
-	bad	xâr / xāb	مازندران		گالشی
vešna	bad	xâr	گلستان		
veʃna	bad	xob	بابل		
bekeray	bad	xob	ساری		گداری
-	nâ-peleyi	peleyi	بهشهر		
pekrey	-	peley	بهشهر		

قلّت واژگان گویشی در زبان گونه‌های فوق آشکارا نفوذ زبان‌های غالب فارسی و مازندرانی را نشان می‌دهد. مقابلهٔ مواد زبانی ارائه‌شده در رنجبر و رادمرد (۱۳۸۲)، شگری و همکاران (۲۰۱۳)، و برجیان و برجیان (۲۰۰۸) نشان می‌دهد که گونهٔ گالشی در آن مناطق بسیار به گونه‌های منطقه‌ای مازندرانی رایج بین مردم یکجانشین جلگه شبیه شده است. بنابراین، گونه‌های گالشی آشکارا زیرمجموعهٔ مازندرانی هستند که در نقاط مختلف جغرافیایی ناهمگون هستند. از نظر واژه‌ها اندکی با مازندرانی متفاوت هستند و فرآیندهای آوایی همانند ابدال و کوتاه‌شدگی، آن‌ها را از دیگر گروه‌های گویشی مازندرانی متمایز می‌سازد. مازندرانی خود در معرض فارسی‌شدگی فزاینده‌ای قرار دارد؛ شتاب این تأثیرپذیری در گالشی به‌ویژه گونهٔ خاوری بیش‌تر است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در داده‌های گداری بابل از بین ۷۳ واژه، ۵۲ واژه (۷۱٪) مشابه با مازندرانی یا تلفظی اندکی متفاوت از فارسی داشتند. به غیر از فهرست پایهٔ بالا، بسیاری از واژه‌های گداری در ساری و بهشهر نیز از زبان مازندرانی اقتباس شده است. اشتراک و وجه تمایز گداری با مازندرانی از زبان جوکی‌ها در خور توجه و بررسی بیش‌تر است.

۵. نتیجه‌گیری

نام‌گذاری و انتخاب عنوان برای گونه‌های زبانی گاه می‌تواند فریبنده باشد. طبق سنت مألوف این نام‌گذاری پیرو جای نام، قومیت، جایگاه اجتماعی، یا حتی باورهای مذهبی است. مثلاً نام زیارتی برگرفته از جای نام است و «گالش‌های زیارت بر تفاوت زبان گونهٔ خود از گالشی و مازندرانی و گرگانی تأکید دارند و آن را زیارتی می‌خوانند» شگری و همکاران (۲۰۱۳: ۱۵). حال آن‌که زیارتی آشکارا گونه‌ای از زبان مازندرانی است. چنین تأثیری از منظر جایگاه اجتماعی در برخورد با گونه‌های گالشی و به‌ویژه گداری نیز وجود دارد. هم‌گودارها و هم‌گالش‌ها در بین جلگه‌نشینان از وجههٔ اجتماعی کم‌تری برخوردارند؛ این نکته در ضرب‌المثلی (از رنجبر و رادمرد، ۱۳۸۲: ۱۳۴) منعکس است که می‌گوید:

/gālš mansab barəse toršə konəso
pusākānə/

گالش که به مقامی برسد از گیل جنگلی را پوست می‌کند

(در مورد کسی به کار می‌رود که شایستگی مقامی را که به او داده باشند، ندارد)

به همین دلیل گودارهای بهشهر «بر این باورند که گونهٔ زبانی آن‌ها همان گونهٔ زبانی مازندرانی بهشهری است... و راغب‌ترند به این‌که به گونهٔ بهشهری تکلم کنند» (نجاتی، ۱۳۹۱: ۱). نام‌گذاری این گونهٔ زبانی پیرو قومیت و جایگاه اجتماعی آن‌ها است: «چون این قوم یکی از مشاغل‌شان در گذشته مواظبت از زمین و دام مردم بوده به این نام، نام‌گذاری شده‌اند». علی‌رغم شواهد زبان‌شناختی که ارائه شد، شاید به همین سبب گودارها و جوکی‌ها شباهت زبانی - حداقل در سطح واژگان - با یکدیگر را رد می‌کنند. هر چند این چندنامی معمول و در بسیاری از زبان‌ها - همچون آذری - مشهود است، می‌تواند گمراه‌کننده باشد.

در حالی که در گزارش شگری و همکاران (۲۰۱۳) گالشی زیارت تأثیر زیادی از فارسی پذیرفته است، گالشی مازندران و گیلان به مازندرانی نزدیک‌تر است. اگر گالش‌ها را جوامع پراکنده شبانی یا متشکل از مردان گاوچران دامنه‌های کوه‌های البرز در شمال ایران در نظر بگیریم، به راستی گالشی زبان‌های خودایستایی نیستند بلکه به زبان مازندرانی منطقه‌ای به‌عنوان زبان پایه متکی هستند. از یافته‌های پژوهش کنونی و بررسی مقابله‌ای آن با نتایج گزارش‌های پیشین می‌توان دریافت که اکنون واژگان غالب گُداری همانا مازندرانی است. گودارها تغییراتی در زبان پایه ایجاد می‌کنند و در کنار اندک واژگان باقی‌مانده از گُداری در میان خود به کار می‌برند. گُداری گونه‌های زبانی همگونی نیستند و هر یک بر پایه خرد فرهنگ و زبان پایه هر منطقه با شگردهای زبانی متفاوتی گسترش پیدا کرده‌اند.

اگرچه در ادبیات پژوهش همواره گالش‌ها را یک گروه قومی مستقل در نظر گرفته‌اند و سخنورانش زبان گالشی را یک گویش متمایز پنداشته‌اند، مواد زبانی در دسترس نشان‌دهنده زبانی خودایستا و متمایز از زبان مازندرانی نیست. هر چند ممکن است به عنوان گروه‌های معیشتی یا صنفی واژگانی را مربوط به کار تخصصی خود بسط داده باشند. وانگهی، گُداری زبانی با ریشه‌ای متفاوت از مازندرانی و گالشی است که تحت تأثیر زبان و فرهنگ غالب رو به خاموشی می‌رود. نظر به جریان پرشتاب فارسی‌شدگی در مازندرانی، به علاوه دگرگونی سبک زندگی گالش‌ها و گودارها، هر دو گونه به تدریج با زبان غالب منطقه همگون می‌شوند. وانگهی باید توجه داشت که همه گونه‌های زبانی مورد بررسی در این پژوهش گونه‌های تحول‌یافته‌اند، لذا پذیرش این نظر مستلزم بررسی بیش‌تر در زمانی است.

منابع

- بازن، مارسل، کریستیان برومبرژه، اصغر عسکری خانقاه و اصغر کریمی (۱۳۶۵). گیلان و آذربایجان شرقی، نقشه‌ها و اسناد مردم‌شناسی. ترجمه مظفر امین فرشچیان. تهران: توس.
- پاشنگ، مصطفی (۱۳۷۷). فرهنگ پارسی و ریشه‌یابی واژگان. تهران: محو.
- پورکریم، هوشنگ (۱۳۵۷). گالش‌ها و تقسیم کار. هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی. (صص. ۲۸-۴۴). تهران.
- جهانگیری، نادر (۱۳۵۲). بررسی تعداد، توزیع و گسترش گویش‌های رایج در استان مازندران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه تهران.
- خطیبی، ابولفضل. (۱۳۹۷). کولی در ادبیات فارسی مقاله؛ جستارهای نوین ادبی، (۲۰۰)، صص. ۹۱-۱۱۶.
- رابینو، یاسنت‌لویی (۱۳۶۵). سفرنامه مازندران و استرآباد. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- رستمی ریگ‌چشمه، سهیلا (۱۳۹۴). مقایسه دو گونه زبانی ساروی و گوداری در شهرستان ساری. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
- رنجبر، محمود و رقیه رادمرد (۱۳۸۲). بررسی و توصیف گویش گالشی. رشت: گیلکان.
- شگری، ایران (۱۳۸۵). گویش رامسر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کلباسی، ایران (۱۳۷۶). گویش کلاردشت (رودبارک). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

کیا، صادق (۱۳۹۰). واژه‌نامه شصت و هفت گویش ایرانی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
 نجاتی، فاطمه (۱۳۹۱). مقایسه دو گونه زبانی گوداری و بهشهری در شهرستان بهشهر. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

نجف‌زاده بارفروش، محمدباقر (۱۳۶۸). *واژه‌نامه‌ی مازندرانی*. تهران: بلخ.
 نصری اشرفی، جهانگیر (۱۳۸۱). *فرهنگ واژگان تبریز؛ با همانندهای مازندرانی، استرابادی، گیلی، قصرانی*. تهران: احیاء کتاب.

Borjian, H. and Borjian, M. (2008) The last Galesh Herdsman: Ethno-linguistic materials from South Caspian rainforests. *Iranian Studies*, 14 (3).

Cheung, J. (2007). *Etymological dictionary of the Iranian verb* [Leiden Indo- European Etymological Dictionaries Series, 2]. Leiden, Boston: Brill.

Shokri, G., C. Jahani, & H. Barani. (2013). *When tradition meets modernity, five life stories from the Galesh community in ziarat, Golestan, Iran*. Uppsala: Uppsala University Library.

